

شرح رساله حقوق

عرض کردیم اولین حقی که امام سجاده (ع) در این رساله در رابطه با انسان نسبت به خودش بیان می‌کند، حق انسان بر خودش است. حق خداوند بر انسان بیان شد؛ اما حق انسان بر خودش. ما گفتیم اولاً اینکه انسان یک حقی دارد، این خود انسانی انسان یک حقی دارد ولی ماهیت نفس چیست؟ این را یک توضیح مختصری دادیم و گفتیم برای اینکه نفس را بشناسیم، باید غایت خلقت انسان را بشناسیم و شناخت غایت خلقت انسان متوقف بر شناخت ماهیت انسان است و باز شناخت ماهیت انسان متوقف بر پی بردن به کمالات انسانی است. هر موجودی کمالش رسیدن به غایتش است. کمال انسانی چیست؟ این یک سؤال است که باید پاسخ دهیم. دوم اینکه چگونه می‌توان به این کمال انسانی رسید؟ این بحث‌هایی است که اینجا باید مطرح شود؛ گرچه دامنه بحث را می‌شود خیلی گسترده‌تر کرد.

چیستی کمال انسانی

این یک مسأله بحث برانگیز قدیمی در بین دانشمندان بوده و تا امروز درباره‌اش جدال و گفتگو صورت گرفته است. کمال انسانی چیست؟ سعادت انسان چیست؟ آیا سعادت و کمال انسان فقط در این دنیا است؟ یا سعادت انسان هم دنیوی است و هم اخروی است؟ اینجا مکاتب الهی، مکاتب مادی، هر کدام انظار و اقوالی دارند، فلاسفه یونان باستان، از افلاطون و ارسطو و سقراط بگیرند تا امروز، همه سعی کرده‌اند سعادت انسانی و کمال انسانی را تبیین کنند. یکی معتقد است سعادت انسان این است که در این دنیا رنج کمتر ببیند و لذت بیشتر ببرد. انسان سعادت‌مند کسی است که تا می‌تواند لذت ببرد از این دنیا و کمتر رنج ببیند؛ آن هم لذت و رنج‌های موافق با جسم و طبیعت او. یکی می‌گوید کمال و سعادت انسان فعلیت یافتن استعدادهای اوست؛ یکی می‌گوید کمال انسان در علم است، یکی می‌گوید سعادت انسان در ثروت و رفاه است.

به‌رحال مبانی و مکاتب مختلفی وجود دارد. مهم این است که در بسیاری از این دیدگاه‌ها توجه به نیازهای جسم انسان شده است. به تعبیر دیگر خود حیوانی انسان ملاک قرار گرفته و طبیعتاً سعادت انسانی وقتی بر مبنای نگاه به خود حیوانی باشد، کاملاً با آن وقتی که مبتنی بر خود انسانی باشد، نتیجه متفاوتی به بار خواهد آورد. من نمی‌خواهم وارد این آراء و انظار و اختلافات در این مکاتب شوم، اما اجمالاً مسلم است از دید قرآن انسان خلقتش یک غایتی دارد، سعادت انسان در گروهی یک چیز است؛ کمال انسان در گروهی یک چیز است و آن هم قرب به حق تعالی. این همه چیز در آن هست. وقتی خداوند تبارک و تعالی انسان را می‌خواست خلق کند، خطاب به ملائکه فرمود «انی جاعل فی الارض خلیفة» جانشین می‌خواهم در زمین قرار دهم. طبیعتاً بین خلیفه و مستخلف عنه سنخیت و قرابت باید باشد و الا خلافت معنا ندارد. خلیفه از حیث صفات، توانایی‌ها و ویژگی‌ها در واقع اشبه از سایرین به مستخلف عنه است، نزدیک‌تر است.

خداوند تبارک و تعالی یک چنین موجودی را (نه اینکه بالفعل همه این چنین هستند)، نوع انسانی را با این ظرفیت خلق کرده که خلیفه بشود. ما این را در ذیل این آیه قبلاً به تفصیل بحث کردیم؛ احتمالاتی که در این آیه وجود دارد گفته شده است. نوع آدمی این ظرفیت را دارد که به این مقام و به این موقعیت برسد. این غایت خلقت انسان است؛ خداوند تبارک و تعالی انسان را عبث خلق نکرده است؛ «أ فحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون» اینجا اتفاقاً برخی گفته‌اند که این یک استدلال لمی در آن هست، استدلال می‌کند به این آیه که این عالم خدایی دارد و این خدا کار عبث نمی‌کند. به چه دلیل

کار عبث نمی‌کند؟ برای اینکه همه به سوی او برمی‌گردند؛ این استدلال لمی است. یعنی قیامت و بازگشت به خداست که در واقع توجیه‌کننده خلقت این عالم است. بالاخره همه برمی‌گردند به آن سمت؛ همه به آن نقطه مراجعت می‌کنند و اینکه حالا می‌فرماید به آن سو باز می‌گردند، این در واقع دارد کأن حکمت خلقت این عالم و انسان را ذکر می‌کند. بازگشت به خدا، رجوع به خداوند. این در واقع اساس خلقت انسان و بلکه همه موجودات است.

در آیه دیگری خداوند می‌فرماید «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون». حالا پرستش و بندگی فقط مناسب نیست؛ عبودیت و بندگی خدا در تمام ابعاد، عبودیت خداوند یعنی اینکه نه فقط در مقام فکر و نظر خداوند را مبدأ خلق این عالم بدانند، بلکه در هدف و غایت هم به اینجا برسد که همه چیز خداست. بفهمد که تنها هدف انسان او می‌تواند باشد. توحید به معنای عامش، توحید نه فقط از حیث باور و اعتقاد به این امر، بلکه مبدأ و معاد این عالم را خداوند بدانند.

اگر غایت خلقت انسان کمال و سعادت اوست، کمال و سعادت او هم به این است که به مقام خلافت الهی برسد و مقرب شود و نزدیک شود و سنخیت با مستخلف پیدا کند، پس همه چیز در این عالم در مورد انسان محصور می‌شود به همین؛ قرب به حق تعالی. لکن این با اختیار است و با اجبار نیست. از آنجا که انسان دو بُعد جسمانی و روحانی دارد، یا دو بُعد انسانی و حیوانی دارد، او مختار است که در این مسیر با غلبه بر بُعد حیوانی به این مقام برسد.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ان الله عزوجل ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بني آدم كليهما و من غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم»^۱. خداوند تبارک و تعالی ملائکه را عقل محض آفریده و هیچ شهوتی در آنها نیست؛ یعنی آن جنبه حیوانی مادی و میل به مشتتهیات عالم طبیعت در آنها نیست؛ حیوانات را هم شهوت محض قرار داده، یعنی تنها هم و غم آنها اکل و شرب از این عالم و شهوتشان است. اما آدم را مرکب از این دو عنصر قرار داد. اگر کسی عقلش بر شهوتش غلبه کند، از ملائکه برتر می‌شود و اگر کسی شهوتش بر عقلش غلبه کند، از حیوان هم بدتر. اینکه می‌فرماید «انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا» در واقع برای این است که در این مسیر خودش باید انتخاب کند؛ می‌گوید ما راه را نشان دادیم؛ راه غلبه عقل بر شهوت را نشان دادیم؛ راه غلبه شهوت بر عقل را هم نشان دادیم. ما نشان دادیم که راه درست کدام است. کسی که در این راه می‌رود می‌شود شکرگزار و کسی که این راه را طی نمی‌کند می‌شود ناسپاس. رفتن به این راه خودش ناسپاسی است.

پس اینکه کمال انسانی در چیست، در یک جمله کمال انسانی رسیدن به نهایت استعداد و ظرفیتی که خدا برای او قرار داده است. همه موجودات کمالشان همین است؛ استعدادهایشان شکوفا شود. چه استعدادی را خدا در انسان قرار داده است؟ استعداد خلافت الهی. منظور از خلافت، نه یعنی حکمرانی به معنای متعارف؛ یعنی مثل او شدن که البته مثل او شدن لازمه‌اش حکمرانی هم هست، حکمرانی حتی در عالم تکوین چه برسد به عالم تشریح. این کمال انسان است. چگونه می‌توانیم به این کمال برسیم؟ این سؤالی است که جلسه آینده باید پاسخ دهیم.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹، ح ۵.